

بحران بحرین و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

علی آدمی*

چکیده

در حال حاضر یکی از بحث‌های بین‌المللی، تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا به‌خصوص در حوزه خلیج فارس می‌باشد. چندین کشور در این منطقه دچار بی‌ثباتی و ناآرامی شده‌اند که آثار و پیامدهای خاص خود را در سطح منطقه و در عرصه بین‌المللی برجا گذاشته است. این تحولات شگرف که هر روز ابعاد و گستره آن افزوده می‌شود، در منطقه‌ای رخ می‌دهد که در سیاست جهانی بسیار مهمی بوده و تأثیرات آن در کوتاه و بلندمدت بر نظام بین‌الملل بسیار عمیق خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهای بزرگ و مؤثر منطقه است، که می‌تواند تأثیرپذیری و بالطبع تأثیرگذاری بیشتری نسبت به این تحولات داشته باشد. ایران در یک قرن اخیر به‌ویژه در دوره پس از انقلاب اسلامی در صدد افزایش نقش و جایگاه منطقه‌ای خود بوده است. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که از منظر ایران، بحران بحرین چه تأثیری بر امنیت خلیج فارس و جایگاه منطقه‌ای ایران دارد؟ مهم‌ترین فرض آن است که بحران‌هایی نظیر سقوط رژیم بعث عراق و بحران بحرین در اردوگاه کشورهای عربی طرفدار غرب با تغییر قدرت بازیگران کانونی منطقه‌ای خلیج فارس (یعنی ایران، عربستان و عراق) به افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران کمک خواهد نمود.

واژگان کلیدی

بحران بحرین، امنیت منطقه‌ای، سیاست خارجی، شیعیان، شورای همکاری خلیج فارس، ایران، عراق، عربستان، ایالات متحده

مقدمه

خاورمیانه یکی از مناطق پر تب و تاب سیاسی در جهان است. علت این امر را در نگاه کلی می‌توان سابقه تاریخی، حضور و نفوذ استعماری و امپریالیستی، ساختار معیوب سیاسی و اجتماعی، وجود منابع استراتژیک در منطقه و در نهایت، فقر اقتصادی، فرهنگی و شکاف‌های متعدد قومی و دینی دانست. ما در این مقاله در صدد بررسی تحولات اخیر خاورمیانه (به‌خصوص خلیج فارس و بحران بحرین) هستیم. منظور از تحول، وقایع و اتفاقاتی است که امکان تغییرات پایدارتری را در منطقه فراهم می‌کند. این تغییرات می‌تواند در جهت ثبات منطقه یا ایجاد بحران باشد. تحركات کنونی مردم کشورهای منطقه و تغییرات سیاسی در رژیم‌های تونس، مصر، یمن، بحرین و... ورق جدیدی در تحولات خاورمیانه گشوده است (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۰، ص ۲۵۳). ژان پیر شوونان، عرب‌شناس سرشناس فرانسوی، در کتابی که در سال ۱۹۹۵ در مورد خاورمیانه منتشر کرد، می‌گوید: «مرکز ثقل دنیای عرب از حوزه مدیترانه، در طول ۲۵ سال اخیر به منطقه خلیج فارس منتقل شده است»، به تعبیر دیگر نقشه خاورمیانه به

سمت شرق کشیده شده است (فرازمند، ۱۳۸۸، ص ۴۰).

از طرفی دیگر، پیچیده‌ترین بعد روابط ایرانی - عربی در منطقه خلیج فارس است. یعنی همان جایی که به ظاهر پیوندها و اشتراکات ایرانی - عربی بسیار فراتر و قوی‌تر از عوامل تفرقه‌انگیز است و بقاء، امنیت و توسعه اقتصادی کشورهای این منطقه به یکدیگر پیوستگی تام دارد. بر اساس سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، جمهوری اسلامی ایران باید تا سال ۱۴۰۴ شمسی، به قدرت اول اقتصادی، علمی و فناوری منطقه تبدیل شود. به‌نظر می‌رسد منطقه مورد نظر سند چشم‌انداز عمده‌تاً خاورمیانه و خلیج فارس را شامل می‌شود. از این روی مهم‌ترین مانع و چالش تحقق اهداف سند چشم‌انداز نیز همین کشورهای عربی خواهند بود، چرا که این کشورها از ورود به همکاری‌های جدی با ایران که باعث تثبیت و ارتقاء جایگاه ایران می‌شود، خودداری می‌نمایند. البته نباید نقش و تحریکات منفی کشورهای فرامنطقه‌ای - به خصوص آمریکا و انگلیس - را نادیده گرفت. ایران اگر می‌خواهد به قدرت اول در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تبدیل شود، باید به چگونگی روابط با جهان عرب توجه کند (واعظی، ۱۳۸۸، صص ۲۰-)

بحران بحرین) در اردوگاه کشورهای عربی طرفدار غرب با تغییر قدرت بازیگران کانونی منطقه‌ای خلیج فارس یعنی ایران، عربستان و عراق به افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران کمک خواهد نمود.

۱- امنیت در مکتب کپنهاگ

مکتب کپنهاگ، یکی از رهیافت‌هایی است که صرفاً بر مطالعات امنیتی تمرکز دارد و اندیشه‌ها و افق‌های جدیدی را در باب این مفهوم گشود. این مکتب بر آن است تا مسائل سنتی امنیتی را به چالش بکشد و موضوعات تازه‌ای را بر آن بیفزاید. این نظریه برخلاف نظریه‌های سنتی مانند رئالیسم و لیبرالیسم، دارای دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه در باب امنیت نیست و موضوعات امنیتی را به محور نظامی و جنگ و صلح تقلیل نمی‌دهد و از سوی دیگر مانند نظریه‌های جدید (مانند انتقادی و پست مدرنیسم) فقط در پی انتقاد و چالش اندیشه‌های قدیمی نیست.

از مهم‌ترین نوآوری این مکتب، سطح تحلیل است. سطح تحلیل امنیت در این نحله، جهانی نیست و بیشتر به تحلیل منطقه‌ای گرایش دارد. سطح تحلیل جهانی بیشتر به تحلیل عملکرد و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ نظر دارد. در سطح منطقه‌ای حیطه قلمرو و روندها و قدرت‌های

(۲۱). واقعیت امروز روابط ایران و اعراب انعکاسی از تداخل سطوح مختلف از منافع، نگرانی‌های امنیتی و تغییرات ژئوپلیتیکی است. ناگفته پیداست که ترسیم نموداری که مبین مختصات روابط ایران و اعراب در شرایط کنونی باشد، کار بسیار پیچیده‌ای است. شناخت تغییرات جهان عرب و نقش بازیگران آن می‌تواند به درک فضای کنونی بین ایران و اعراب کمک نماید (فرازمند، ۱۳۸۸، ص ۴۳).

با توجه همه این مسائل امروز این سؤالات مطرح است که تحولات در جهان عرب چه آثاری می‌تواند در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشد؟ آیا بعد از این تحولات، نظم جدید منطقه‌ای ایجاد خواهد شد که به نفع قدرت و جایگاه منطقه‌ای ایران است یا به‌عکس؟ و به‌عنوان سؤال اصلی این مقاله از منظر ایران، بحران بحرین چه تأثیری روی امنیت خلیج فارس و جایگاه منطقه‌ای ایران دارد؟ در پاسخ به این پرسش مقاله با تکیه بر مکتب کپنهاگ و نظریه باری بوزان در مورد امنیت منطقه‌ای و مجموعه امنیتی منطقه‌ای تلاش خواهد نمود که بدین پرسش‌ها پاسخ دهد. با توجه به این نظریه، مهم‌ترین فرضیه آن است که بحران‌های این‌چنینی (مانند سقوط رژیم بعث عراق و

منطقه‌ای بیشتر مد نظر هستند (بوزان، ۱۳۷۹، صص ۱۱-۱۲). اندیشمندان این مکتب بر این باورند که یک سیستم امنیتی یکسان را نمی‌توان برای همه کشورها تجویز کرد. چه بسا کشورهایی تهدیدهای نظامی را در اولویت قرار دهند و کشورهای دیگر تهدیدهای سیاسی و اقتصادی را. از سویی دیگر تاریخچه مناطق دنیا دارای تفاوت‌های زیادی است. برای مثال تهدیدهای قومی و نژادی در منطقه بالکان موجب نزاع و جنگ‌های خونینی شده، ولی اروپای غربی از این نوع تهدیدهای بری بوده است. مناطق مختلف آفریقا به سبب داشتن مرزهای مصنوعی همواره کانون جنگ بوده، اما مناطق امریکای مرکزی از این‌گونه تهدیدها در امان بوده است. زیرا که به باور بوزان "از آنجا که تهدیدها از فاصله نزدیک سریع‌تر حس می‌شود تا از فاصله دور، ناامنی اغلب با نزدیکی همراه است. اغلب دولت‌ها از همسایگان خویش بیشتر واهمه دارند، تا از قدرت‌های دور" (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳، ص ۶۱). بوزان در علل اهمیت امنیت منطقه‌ای، بر سه اصل تأکید می‌کند: الگوهای دوستی و دشمنی، اختلاف‌ها و همبستگی‌های نژادی و فروپاشی نظام دو قطبی، که ما در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱-۱- الگوهای دوستی و دشمنی

باری بوزان برای تعریف امنیت منطقه‌ای از الگوهای دوستی و دشمنی بهره می‌گیرد. الگوهای دوستی و دشمنی از انواع موضوعات ناشی می‌گردد که نمی‌توان آنها را صرفاً با بررسی توزیع قدرت فهمید. این موضوعات امور ویژه‌ای چون اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی و همسویی ایدئولوژیک گرفته تا ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی مثل روابط یهودیان و اعراب، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها، ویتنامی‌ها و چینی‌ها را شامل می‌گردد. مجموعه امنیتی یعنی گروهی از دولت‌ها که علائق امنیتی اصلی آنها به قدری زیاد است که امنیت ملی آنها را نمی‌توان جدا از دیگران، ملاحظه کرد. عنوانی که انتخاب شده است این حسن را دارد که به ماهیت تشکیل‌دهنده مجموعه (یعنی امنیت) و نیز ایده وابستگی متقابل جدی که آن را از هرگونه مجموعه دیگری از همسایگان جدا می‌سازد، اشاره دارد. مجموعه‌های امنیتی بر وابستگی متقابل در رقابت و نیز علائق مشترک، تأکید دارند.

بوزان الگوی امنیتی منطقه‌ای را دارای شبکه‌هایی از روابط متقابل امنیتی می‌داند که معمولاً از مجموعه‌های دیگر جداست. در شبکه وابستگی متقابل امنیتی، می‌توان

۱-۲- اختلاف‌ها و همبستگی‌های نژادی و فرهنگی

بوزان در مبحثی از امنیت منطقه‌ای، همبستگی‌های نژادی و فرهنگی را امری مهم قلمداد می‌کند. اختلاف‌ها و همبستگی‌های فرهنگی و نژادی می‌تواند ایده امنیت ملی را سست و زمینه را برای مداخله کشورها در امور یکدیگر تسهیل کند. پس از پایان جنگ سرد، اختلاف‌های قومی و نژادی در بسیاری از مناطق، به‌خصوص منطقه بالکان و آسیای میانه سر برآورد و موجب جنگ‌های خونینی شد. در حوزه بالکان نزاع صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان که به کشتار وحشیانه گزینه سوم منجر شد، همه برآمده از اختلاف‌های قومی و نژادی بود. صرب‌ها در توجیه کشتار مسلمانان، بارها به مقوله امنیت ملی استناد کردند و جدایی این قوم و تشکیل یک کشور مسلمان را در همسایگی صربستان و مونته‌نگرو بر نمی‌تافتند. به همین ترتیب در منطقه آسیای میانه نزاع ارمنستان و آذربایجان در منطقه قره‌باغ عمدتاً ناشی از اختلاف‌های آنها به واسطه مذاهب جداگانه است.

بوزان معتقد است که مقوله‌های چون تداخل جریان‌های قومی، ملی، دینی، مذهبی و بین‌المللی، با سرعت و به سهولت،

انتظار مشاهده الگوهای ناشی از خطوط متفاوت دوستی و دشمنی را داشت. مجموعه امنیتی در جایی وجود دارد که روابط امنیتی گروهی از کشورها را از بقیه جدا کرده، به هم پیوند بزند و این به سبب ماهیت نسبتاً شدید درونی و ضعف نسبی کنش و واکنش‌های امنیتی خارجی بین همسایگان است. شدت وابستگی متقابل امنیتی در بیان اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آنها و دول خارج از مجموعه، بیشتر است. مرز بین مجموعه را می‌توان با "بی‌تفاوتی نسبی" در مقابل کنش و واکنش‌های امنیتی اطراف، ترسیم کرد. ارتباط به شدت ناامن بین ایران و عراق آنها را آشکارا در چنین مجموعه‌ای قرار می‌دهد، در حالی که ارتباط نسبتاً ضعیف ایران و پاکستان و نیز برمه با همسایگان، مرزی بین مجموعه‌هاست. دلایل اثبات وجود مجموعه‌های امنیتی، از الگوهای جنگ مشهود است. برای نمونه، چند جنگ مهم در جنوب آسیا نتوانسته است اثری بر آسیای جنوبی یا حوزه خلیج فارس بگذارد و یا جنگ در خلیج فارس دارای اثر نسبتاً ناچیزی بر آسیای جنوبی بوده است. این جدایی از تحولات همسایگان، به وجود مراکز مجزایی از روابط امنیتی آسیای جنوب شرقی اشاره دارد (بوزان، ۱۳۸۳، ص ۲۱۶).

خاورمیانه را نظاره‌گر نزاع‌های خونین ساخته است. این عوامل بر خاورمیانه دارای اثرات فراوانی هستند (نصیری، ۱۳۸۲، ص ۸۹). اثرات مؤلفه‌های فرهنگی و نژادی در خاورمیانه که حوزه وسیعی از مراکش تا عمان و سوریه تا سومالی را دربرمی‌گیرد، آشکار است. در این حوزه، ایده ملت عرب و نیروی فراملتی سیاسی اسلام به همراه یکدیگر منطقه‌ای را شکل داده‌اند و نقش مهمی در ایجاد سازمان‌های محلی (جامعه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، شورای همیاری اعراب، گروه دول مغرب) و حتی ترویج (اغلب با موفقیت اندک) ایده همگرایی و وحدت دولت‌ها داشته‌اند. آنها همچنین نقش عمده‌ای در تعیین حوزه‌های کشمکش در منطقه که سه کشور غیرخودی درون آن (یعنی اسرائیل، ایران و اتیوپی) که دو مورد از آنها غیر مسلمان و سومی یعنی ایران نماینده فرقه ویژه شیعیان در اسلام است، دارند. در تعیین شکل و ساختار مجموعه‌های امنیتی، الگوهای فرهنگی و قومی می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند، ولی در زمینه تصورات امنیتی که عامل اصلی است، در مرتبه بعدی اهمیت قرار می‌گیرند (بوزان، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳).

۱-۳- تغییر ساختار دو قطبی

یکی از علل مهم تأکید مکتب کپنهاگ در باب اهمیت امنیت منطقه‌ای، تغییر ساختار دو قطبی در نظام بین‌الملل است. تا قبل از فروپاشی شوروی سابق، همه حوادث و رویدادها در محدوده رقابت این ابرقدرت با ایالات متحده تعریف می‌شد. جنبش‌های قومی و نژادی فقط بعد از فروپاشی شوروی سابق، مجال حرکت یافتند. عمده درگیری‌های قومی، نژادی و مذهبی بعد از سال ۱۹۹۰ ایجاد شد و جالب آنکه این درگیری‌ها در مناطق تحت استیلائی کمونیسم رخ داد. روابط بین‌الملل، بعد از جنگ سرد به سوی ویژگی منطقه‌ای شدن تغییر جهت داد. دلیل این فرضیه آن است که فروپاشی نظام دو قطبی، نیروهای سازمان‌دهنده اصلی در سطح جهانی را تغییر داد. قدرت‌های بزرگ جهانی، آشکارا می‌خواهند تا از درگیری‌های سیاسی گسترده جلوگیری کنند، مگر آنکه منافعیشان به صورت آنی و گسترده تحت تأثیر قرار گیرد. این امر موجب رهبری ضعیف در سطح جهانی می‌شود و در نتیجه منجر به این فرضیه می‌شود که مناطق، امورشان را سر و سامان می‌دهند (Buzan, Waever, 1998, p.9).

اندیشمندان مکتب کپنهاگ درباره اهمیت امنیت منطقه‌ای، خاص و شاخص بودن ویژگی‌های هر منطقه را عامل تعیین‌کننده‌ای می‌دانند. مسائل امنیتی در منطقه خاورمیانه دارای ریشه‌های مذهبی و نژادی است، حال آنکه این امر در کشورهای امریکای لاتین نمی‌تواند صبغه امنیتی داشته باشد. از نگاه ویور، بوزان و دی وایلد، هر کشوری در قالب شبکه سیستم منطقه‌ای استقرار داشته و با کشورهای مجاور خویش مسئله امنیتی مشترکی دارد. به عنوان نمونه، مسائل امنیتی کشور، موسوم به اتحادیه اروپا مشترک و مشابه است. در چنین بستری، برای مثال کشور فرانسه را نمی‌توان به تنهایی در فضایی جهانی تحلیل نمود و نه به تنهایی در فضای تاریخ ملت فرانسه؛ بلکه آنچه معقول به نظر می‌رسد، این است که یک کشور را در کد منطقه‌ای خود قرار داده و امنیت - نامی آن را مورد مطالعه قرار دهیم. بوزان و هم‌فکرانش در کتاب "امنیت چارچوبی نوین برای تحلیل" موقعیت امنیتی کشورهای مختلف را براساس نظام منطقه‌ای مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. آنها بر اساس تحلیل منطقه محور، چنین نتیجه می‌گیرند که تجویز رویکرد امنیتی یکسان، برای مناطق مختلف نتیجه‌بخش نیست؛ چرا

در طول جنگ سرد، دو ابرقدرت شوروی و ایالات متحده امریکا بازیگران اصلی بودند و کشورهای دیگر نقش شریک حاشیه‌ای را برای آنها بازی می‌کردند. حوزه سیاست‌های این دو بازیگر در کل جهان گسترش یافته بود و به منطقه خاصی محدود نبود. شوروی و امریکا از یک سو در خاورمیانه در رقابت سخت و شدیدی بودند و از سوی دیگر در امریکای شمالی نیز به برخورد و رویارویی ادامه می‌دادند. از این رو امنیت در سطحی جهانی نگریسته می‌شد و این سطح بر سطوح منطقه‌ای و محلی اولویت داشت. اما پایان جنگ سرد موجب شد تا مسائلی از قبیل اختلاف‌های مذهبی، قومی و نژادی شعله‌ور شوند و موجب جنگ‌های گسترده شود. برخوردها و جنگ‌ها بعد از دوره جنگ سرد عمدتاً شکلی منطقه‌ای و داخلی داشت. جنگ بین بوسنی‌ها و کروات‌ها که دارای نژاد، قومیت و مذهب متفاوتی بودند؛ اختلافات نژادی بین ارمنستان و آذربایجان و جنگ‌های داخلی در رواندا، اندونزی، سومالی، هائیتی و لیبریا همگی نشانه‌ای از تغییر تهدیدات امنیتی در جهت سطوح امنیت منطقه‌ای هستند (خانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸).

که مسائل امنیتی کشورهای عضو اتحادیه اروپا، متفاوت از کشورهای جهان سوم است. مطالعات امنیتی محمد ایوب از نگاه علمای مکتب کپنهاگ بسیار ارزشمند تلقی شده است، زیرا ایوب برخلاف تجویزهای یکسان‌انگاران، آسیب‌پذیری داخلی کشورهای جهان سوم را بیش از تهدیدات خارجی و امنیت سیاسی و ثبات حکومتی را بیش از مؤلفه‌های زیست‌محیطی در امنیت پایدار سهیم می‌داند. بوزان مانند ایوب، بلوک‌های جغرافیایی را براساس میزان قدرت آنها به دو دسته قوی و ضعیف تقسیم

می‌کند. مکتب کپنهاگ، تقسیم‌بندی ریچارد لیتل را که حکومت کشورهای جهان سوم را به سه دسته یکپارچه، چندپاره و دستخوش امنیتی بی‌نظمی تقسیم می‌کند، قبول دارد و آن را برای تحلیل منطقه‌محور امنیت مفید ارزیابی می‌کند (بوزان، ۱۳۷۸، صص ۲۵-۲۰).

۲- بحران بحرین و تأثیرات آن بر امنیت منطقه‌ای از منظر مکتب کپنهاگ

با توجه به سطوح تحلیلی مکتب کپنهاگ، به بررسی و تحلیل بحران بحرین می‌پردازیم. در ابتدا به بررسی وضعیت کشور بحرین از منظر داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی خواهیم پرداخت و سپس بر اساس سه سطح

تحلیلی که از بوزان وام گرفته‌ایم، هرگونه تغییر در این کشور عضو مجموعه امنیتی شورای همکاری خلیج فارس را که پیوند بسیار نزدیکی با حکومت آل سعود و ایالات متحد امریکا دارد، بررسی می‌کنیم و به هرچه عمیق‌تر شدن همبستگی‌های نژادی و فرهنگی بین مردم شیعه بحرین با مردم ایران در پی سقوط حکومت اقلیت آل خلیفه و شکل‌گیری الگوی جدید دوستی و دشمنی در بین کشورهای منطقه و بر هم خوردن توازن سنتی با پشتیبانی قدرت فرمانطقه خواهیم پرداخت.

۲-۱- علل و عوامل شکل‌گیری بحران بحرین

بحرین از کشورهایی است که از دیرباز شاهد جنبش‌ها و حرکت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی بوده است. جنبش‌های این کشور، در سال‌های اخیر، نمود زیادی داشته است. این کشور مرکب از سی و پنج جزیره با وسعت ۶۹۵ کیلومتر مربع، کوچک‌ترین کشور منطقه خلیج فارس به شمار می‌آید. دین رسمی آن اسلام و بیش از ۶۰ درصد جمعیت آن شیعه و کمتر از ۴۰ درصد دیگر سنی مذهب‌اند. پایتخت آن منامه است و از شهرهای بزرگ آن می‌توان محرق و سنابس را نام برد. از نظر

جامعه‌شناسی، جمعیت کنونی بحرین در هفت دسته جای می‌گیرد: ۱. خانواده حاکم (آل خلیفه)، ۲. سنی‌هایی که اصلیت افریقایی دارند و طی فرایند برده‌فروشی و خرید برده در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ وارد بحرین شدند. ۳. سنی‌هایی که اصلیت عرب دارند و ریشه آنان به قبایل جزایر اطراف بحرین می‌رسد. ۴. سنی‌هایی که تحت عنوان «هوله» معروف‌اند. اینان نیز اصلیت عرب دارند و از اهالی جزایر اطراف بحرین‌اند. ۵. طبقه‌ای که به «بحارنه» معروف‌اند، شیعیان اصیل بحرینی‌اند. ۶. طبقه‌ای که به «عجم» معروف‌اند که از ایران به بحرین مهاجرت کرده‌اند و به مرور زمان جزئی از جمعیت بحرین شده‌اند و ۷. دسته کوچک و پراکنده‌ای از اقوام مختلف دیگر (بحرانی، ۱۳۸۱، ص ۹).

نگاهی به گذشته سیاسی این کشور نشان می‌دهد که شرایط و ساختار سیاسی و روابط خاص دولت و جامعه در بحرین و به ویژه رویکرد رژیم سیاسی خاندان آل خلیفه، زمینه‌ساز هرگونه تحول و اعتراضات مردمی در این کشور است. ماهیت رژیم سیاسی بحرین، پادشاهی مشروطه است. مطابق با قانون اساسی این کشور، ظاهراً قوای سه‌گانه مستقل بوده، مجاز به اعمال نفوذ در وظایف

و اختیارات یکدیگر نیستند؛ اما در عمل تمامی سه قوه زیر نظر مستقیم امیر بحرین قرار دارد که همراه با ولیعهد و نخست وزیر (که خود انتخاب می‌کند) بر کشور حکمرانی می‌کنند. طبق قانون اساسی بحرین، امیر بحرین حاکم و رئیس کشور است و بزرگ‌ترین فرزند ذکور وی، نسل به نسل از سوی امیر وقت، به عنوان جانشین تعیین می‌شود (میررضوی و احمدی، ۱۳۸۳، صص ۱۳۲-۱۸۱). خاندان آل خلیفه در سال ۱۸۲۰، با انعقاد پیمانی با انگلستان، اداره گمرکات، تجارت و امنیت داخلی و خارجی خود را به مأموران این کشور سپرد و تحت‌الحمایگی بحرین در سال ۱۸۸۰، با امضای پیمانی با انگلستان مورد تأکید قرار گرفت. انگلستان در سال ۱۹۱۹، تحت‌الحمایه بودن بحرین را به صورت رسمی اعلام کرد و از آن پس بحرین تحت سرپرستی یک مستشار انگلیسی اداره می‌شد. تسلط آل خلیفه بر بحرین و کنترل اقتصاد و امور سیاسی این کشور با حمایت انگلستان، تا زمان استقلال این کشور در سال ۱۹۷۱ تداوم داشت.

بعد از استقلال بحرین، خاندان آل خلیفه برای کسب مشروعیت سعی کرد به اقدامات و اصلاحات قانونی و سیاسی دست بزند.

تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات پارلمانی در نیمه اول دهه ۱۹۷۰، برای قانونی ساختن حاکمیت آل خلیفه و مشارکت نسبی مردم در حکومت در این راستا بود. اما با مخالفت پارلمان با تصویب «قانون امنیت دولتی» در سال ۱۹۷۵، امیر بحرین، پارلمان این کشور را منحل کرد. طبق قانون امنیت دولتی، هرگونه اقدام یا موضع‌گیری علیه دولت، مخالفت با امنیت داخلی یا خارجی کشور تلقی می‌شد و حکومت اجازه داشت افراد مظنون را به سرعت بازداشت و بدون محاکمه زندانی کند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نارضایتی عمومی از حکومت و سیاست‌های تبعیض‌آمیز آن به تشدید مخالفت‌ها و برخوردهای طولانی و خشونت‌بار بین نیروهای امنیتی و فعالان سیاسی انجامید (مجتهدزاده، ۱۳۷۹، ص ۴۹۶).

با درگذشت شیخ عیسی بن سلمان و به قدرت رسیدن فرزند وی حمد بن عیسی، پادشاه کنونی بحرین، خاندان آل خلیفه تلاش‌های جدیدی را برای افزایش مشروعیت آغاز کرد. شیخ حمد در فوریه ۲۰۰۱، با برگزاری همه‌پرسی در خصوص منشور ملی و تصویب آن، ضمن تغییر نام امیرنشین بحرین به پادشاهی، حیات پارلمانی را از طریق دو مجلس شورا و نیابتی به این کشور بازگرداند.

در این منشور، مجلس شورا را هیأت حاکمه و مجلس نیابتی را مردم از طریق انتخابات آزاد انتخاب می‌کنند. هرچند بعد از انحلال پارلمان در سال ۱۹۷۵، امیر سابق بحرین در سال ۱۹۹۲، با بالا گرفتن مطالبات مردمی ناچار شده بود با تشکیل مجلس شورا که نمایندگان آن را خود تعیین می‌کرد، یک گام از شرایط بدون پارلمان فاصله بگیرد. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۲، اغلب گروه‌های مهم شیعی مانند وفاق اسلامی به علت برخی ملاحظات قانون اساسی، در آن شرکت نکردند، اما این حزب به عنوان نماینده اصلی شیعیان بحرین در انتخابات سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰، مشارکت کرد و توانست به ترتیب ۱۷ و ۱۸ کرسی از مجموع ۴۰ کرسی پارلمان بحرین را به دست آورد. با وجود مشارکت احزاب شیعی در انتخابات پارلمانی و کسب برخی کرسی‌ها، همواره این احساس در شیعیان بحرین وجود دارد که آنها از شرکت جدی و تأثیرگذار در ساختار قدرت محروم هستند و توزیع کرسی‌های پارلمانی در مناطق شیعی و سنی بحرین به گونه‌ای است که شیعیان در شرایط کنونی هیچ‌گاه نمی‌توانند بیش از ۱۸ کرسی از مجموع ۴۰ کرسی پارلمان و اکثریت را در این مجلس از آن خود کنند. اما نکته مهم‌تر

اصلاحات ظاهری نتوانسته است به تعدیل چالش مشروعیت رژیم سیاسی بحرین منجر شود. در نتیجه با وقوع قیام‌ها و اعتراضات مردمی ضدحکومتی در کشورهایمانند تونس و مصر، مردم شیعی بحرین نیز مرحله جدید و وسیعی از اعتراضات خود علیه خاندان آل خلیفه را آغاز کردند.

در اینجا باید بدین نکته اشاره کرد که جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بحرین، اگرچه در شرایط زمانی متعددی رخ داده‌اند، یعنی تاریخچه‌ای نسبتاً طولانی دارند؛ اما کم‌وبیش دارای اهداف و خواسته‌های یکسانی بوده‌اند که عبارت‌اند از: اجرای اصلاحات سیاسی - اقتصادی؛ پرداختن به ارزش‌های اسلامی؛ عمل به قانون اساسی و احیای مجلس انتخابی؛ آزادی سیاسی و ایجاد فضای باز سیاسی؛ آزادی بیان و صدور اجازه انتشار روزنامه و مجلات گوناگون؛ مشارکت زنان در صحنه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، حل مشکل بیکاری از طریق ایجاد فرصت‌های شغلی؛ آزادی زندانیان و بازداشت‌شدگان سیاسی، پرداخت غرامت به آسیب‌دیدگان ناآرامی‌ها؛ پایان دادن به نقض حقوق بشر و امضای عهدنامه‌ها و پیمان‌های بین‌المللی حقوق بشر؛ الغای قوانین و نهادهایی که از طریقی غیر از قانون اساسی و مجلس ملی به

اینکه این مجلس قدرت سیاسی اندکی دارد و مجلس شورا که تمامی اعضای آن از سوی پادشاه منصوب می‌شوند، قدرت اصلی پارلمانی را داشته که به نوعی در مقابل مجلس نیابتی توازن ایجاد می‌کند.

احساس تبعیض، بی‌عدالتی و محرومیت اکثریت شیعی بحرین، به عدم مشارکت واقعی در قدرت سیاسی از طریق انتخابات محدود نمی‌شود، بلکه این گروه در عرصه‌های مختلف اداری، اجرایی، اقتصادی و اجتماعی نیز با سیاست‌های تبعیض آمیز آل خلیفه مواجه‌اند و این امر تداوم نارضایتی و اعتراضات شیعیان بحرین را در پی داشته است. براساس گزارش سال ۲۰۰۳ مرکز حقوق بشر بحرین، از ۵۷۲ منصب عمومی و عالی، تنها ۱۰۱ منصب یعنی ۱۸ درصد و از ۴۷ منصب عالی در حد وزیر و مدیرکل، فقط ۱۰ منصب (۲۱ درصد) به شیعیان تعلق دارد. شیعیان در این نظام به هیچ‌وجه نمی‌توانند عهده دار مناصب عالی حکومتی مانند وزارت دفاع، خارجه، دادگستری و کشور شوند. در مجموع همان‌گونه که بررسی‌ها و موارد فوق نشان می‌دهد، شکاف دولت و جامعه در بحرین در طول دهه‌های گذشته با توجه به سیاست‌های تبعیض آمیز خاندان آل خلیفه بسیار تشدید شده و برخی

وجود آمده‌اند (مانند قانون امنیت ملی، قانون تابعیت، قانون مطبوعات، اداره ملی و...)، اخراج مستشاران و نیروهای نظامی و امنیتی خارجی؛ رفع تبعیض اجتماعی شیعیان (از جمله شیعیان حق استخدام در وزارتخانه‌هایی همچون دفاع و امور خارجه و کشور را ندارند)؛ جلوگیری از ادامه سرکوب و آغاز گفتگوها و مذاکره و... (بحرینی، ۱۳۸۱، صص ۱۱۴-۱۱۵).

۲-۲- بحران بحرین و تأثیر آن بر الگوی‌های دوستی و دشمنی در منطقه

یکی از مصادیق امنیت منطقه‌ای در نظریه بوزان، وجود دوستی و دشمنی دیرینه بین کشورها در یک منطقه است. زیرا که یک شبکه وابستگی متقابل را ایجاد می‌کند و هرگونه رویدادی با عکس‌العمل کشورهای مجموعه روبه‌رو می‌شود. رابطه میان سه قطب زیر مجموعه امنیتی منطقه یعنی ایران، عراق و شیوخ شبه جزیره، حداکثر میان سه ضلع «حمایت و همکاری»، «سوءظن و هراس» و «بی‌تفاوتی و بی‌طرفی»، محصور بوده است. این امر نیز ناشی از پیچیدگی منطق توازن قوا و الگوهای رقابت و رفاقت در این منطقه است؛ به گونه‌ای که به بیان باری بوزان «در این منطقه برای هر بازیگر بومی

یا جهانی دشوار است که از بازیگر دیگری در برابر یک دشمن مشترک پشتیبانی نماید، بدون اینکه هم‌زمان یک دوست را هم در طرف سوم تهدید نکرده باشد» (بوزان، ۱۳۸۱، ص ۶۷۰).

امنیت خلیج فارس به طور سنتی بر پایه توازن میان ایران، عراق و شیخ‌نشین‌های منطقه به همراه حضور و حمایت قابل توجه دولت‌های غربی به ویژه بریتانیا و ایالات متحده قرار داشته است. در عین حال پویش‌های بومی امنیتی نیز تنها پس از خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱ مجال عرض اندام یافته‌اند که در صورت امکان، باز هم بر پایه یک مثلث رقابت‌آمیز میان جمهوری اسلامی ایران، عراق پس از صدام و کشورهای عضو شواری همکاری خلیج فارس به سرپرستی عربستان سعودی قرار خواهد داشت. بنابراین نقطه عزیمت ما در بررسی الگوهای تاریخی تغییر معادله قدرت در این منطقه، سال ۱۹۷۱ یعنی هنگام خروج بریتانیا از خلیج فارس است. از آن تاریخ تاکنون مجموعه امنیتی خلیج فارس سه فصل تاریخی را پشت سر گذارده که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حمله نظامی عراق به کویت و در نهایت تصرف عراق از سوی ایالات متحده و انگلیس مقاطع تاریخی گذار

بی‌اعتمادی کامل به نیات و اهداف یکدیگر است. تلاش برای کنترل عامل تحول طلب در نظم منطقه‌ای از سوی کشورهای عربی، حمایت سیاسی از جنگ عراق علیه ایران، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تلاش برای افزایش تولید نفت و کاهش توان مالی ایران، صادرات نیابتی نفت عراق، حمایت مالی و تسلیحاتی از عراق، درخواست حضور نظامی نیروهای فراملی چون امریکا در اسکورت کشتی‌ها (الهی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۵) حمایت‌های مذکور در واپسین سال جنگ به حضور و مقابله مستقیم نظامی امریکا با جمهوری اسلامی در قالب جنگ نفتکش‌ها و استفاده وسیع عراق از سلاح‌های غیرمتعارف منجر شد و توازن نظامی را به نفع عراق تغییر داد. این رویدادها به منزله انزوای شدید جمهوری اسلامی در منطقه و جهان و کاهش معنی‌دار ظرفیت تأثیرگذاری آن بر ملل مسلمان بود (پورسعید، ۱۳۸۲، ص ۴۳۵).

۲-۲-۲- روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس از جنگ دوم خلیج فارس تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

هم‌زمان رقابت و همکاری را در میان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و ایران می‌توان شاهد بود. این امر نشان‌دهنده کاهش بی‌اعتمادی و پیگیری روندهای

از یک دوره به دوره بعد را نشان می‌دهند. بر این اساس متغیرهایی چون «ورود فناوری جدید نظامی»، «سطح مداخله قدرت نقش‌آفرین خارجی» و «میزان تأثیرگذاری الگوهای ایدئولوژیک»، تعیین‌کننده سطوح گوناگون توازن منطقه‌ای و تنوع الگوهای دوستی و دشمنی بوده‌اند. به عبارت بهتر آنچه فرآیند گذر از یک دوره به دوره بعد را ممکن ساخته، تغییر کیفی یا کمی یکی از متغیرهای فوق بوده است و در آینده نیز برای ایجاد تحول در رژیم امنیتی منطقه یا پیش‌بینی آن قاعدتاً می‌بایست بر روی تغییر یکی از آنها سرمایه‌گذاری کرده و با چگونگی تحول آن را تحلیل نمود (پورسعید، ۱۳۸۲، ص ۴۳۱).

۲-۲-۱- روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰ تا پایان جنگ عراق علیه ایران

در این الگوی نظم منطقه‌ای، ما شاهد گسترش و تعمیق رقابت منطقه‌ای به منظور افزایش منافع منطقه‌ای در چارچوب بازی حاصل جمع جبری صفر هستیم. دو طرف منافع خود را به ضرر دیگری ترسیم می‌کنند و نه تنها منافع طرف مقابل را به رسمیت نمی‌شناسند؛ بلکه در صدد نابودی ماهیت وجودی طرف مقابل بوده که نشان‌دهنده

همکاری گرایانه است؛ ولی در عین حال دو طرف هنوز در بسیاری از حوزه‌ها، دارای اختلاف منافع جدی هستند. پیگیری الگوی امنیت با حضور کشورهای غربی (پایگاه‌های نظامی غرب)، خرید تسلیحاتی گسترده، حمایت از دعوی سرزمینی امارات علیه ایران ۱۹۹۱، حمایت از مذاکرات مادرید و اسلو، حمایت از طرح مهار دوگانه، حمایت از سلفی‌گری و رژیم طالبان، در عین استقبال از محکومیت حمله عراق به کویت از سوی ایران، استقبال از استراتژی تنش‌زدایی منطقه‌ای ایران، استقبال از گفتگوی منطقه‌ای با ایران برای حل مشکلات منطقه‌ای و جهانی و... (جوکار و طوسی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

جنگ دوم خلیج فارس باعث شد موازنه قدرت در این منطقه دگرگون شود، عراق در مقایسه با همسایگانش از نظر نظامی تضعیف شد و به تبع آن ریشه‌های پان عربیسم هم تضعیف شد؛ این حادثه خوشایندی برای دیپلماسی ایران بود. در نتیجه آن توازن قدرت در زیر مجموعه حوزه خلیج فارس تغییر کرد، اما در عین حال ساختار سه وجهی رقابت در این حوزه را دگرگون نساخت. سیاست ایران برای مهار عراق در مرحله دوم که از زمان تجاوز عراق به خاک

کویت تا پایان جنگ خلیج فارس را دربر می‌گرفت، سیاستی دو سویه بود. بدین ترتیب که از آغاز بحران، ایران سیاست خود را در قبال تجاوز عراق را از سیاستی که در زمینه مسائل حل نشده جنگ ایران و عراق در پیش گرفته بود، تفکیک کرد. از یک سو تجاوز عراق به کویت را محکوم کرد و خواستار "عقب‌نشینی فوری سربازان عراقی به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی و حل مسالمت‌آمیز اختلاف" شد (رمضانی، ۱۳۷۸، ص ۸۶). جنگ دوم خلیج فارس عراق را در برابر همسایگانش تضعیف و موقعیت ایران را تقویت کرد و جمهوری اسلامی را در معرض ورود به صحنه منطقه‌ای با قابلیت ایفای نقش مؤثر قرار داد. این موقعیت جدید به‌ویژه از آن جهت که ایران هدف خود را در آن مقطع رشد و توسعه اقتصادی اعلام کرده بود، می‌توانست بار دیگر کشورمان را در جایگاه الگوسازی ایدئولوژیک در منطقه قرار دهد.

۲-۲-۳- روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا حال

در این الگوی نظم منطقه‌ای دوباره شاهد بازگشت الگوی تعارض گسترده در میان کشورهای عربی هستیم که در چنین

می‌کرد. گرچه بعد از حمله صدام حسین به کویت و جنگ ژانویه ۱۹۹۱ و همکاری عربستان با قوای ائتلاف روابط عراق و عربستان مجدداً تیره شد، اما روابط ایران و عراق نیز هیچگاه علی‌رغم برخی تحرکات ظاهری بهبود نیافت و عراق همواره تهدیدی علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران بود، لذا سعودی‌ها همیشه به عراق به عنوان وزنه‌ای در مقابل ایران نگاه می‌کردند که با حمله آمریکا به عراق بعد از حملات ۱۱ سپتامبر این وزنه و تعادل از بین می‌رفت و باعث افزایش نفوذ و قدرت ایران می‌شد (برزگر، ۱۳۸۹).

عربستان به دلیل رقابت با ایران برای کسب رهبری جهان اسلام و به دلیل ساختار حکومتش و ترس از تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر جامعه خود، مخالف سرنگونی صدام حسین به شیوه امریکایی بود که بالطبع به افزایش قدرت ایران منجر شد. با سرنگونی رژیم بعث، موازنه قوا در منطقه حساس و نفت خیز خاورمیانه به سود ایران و به ضرر عربستان به هم می‌خورد. عربستان حائل میان خود و جمهوری اسلامی ایران را از دست می‌داد و می‌بایست مستقیماً وارد رقابت منطقه‌ای با ایران می‌شد، موضوعی که سعودی‌ها چندان مایل به آن نبودند و بیشتر

شرایطی، دو طرف نه تنها مخالف منافع طرفین، بلکه خواستار نابودی ماهیت وجودی طرفین می‌باشند. این امر در بین کشورهای عربی و حمایت پنهانی آنها از طرح تغییر رژیم ایران قوی‌تر بود. طرفین نسبت به نیات و اهداف یکدیگر در بی‌اعتمادی کامل به سر برده و در وضعیت بازی حاصل جمع جبری صفر قرار دارند. مخالفت کشورهای عربی با حمله نظامی امریکا به عراق (به دلیل تغییر توازن منطقه‌ای) رژیم بعث عراق همواره به عنوان متوازن‌کننده و مقابله‌کننده با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه بوده است (جوکار و طوسی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵). بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روابط عراق و عربستان تا حدودی بهبود یافت و دولت حاکم بر عراق که سودای رهبری جهان عرب و همچنین ژاندارمی منطقه را در سر داشت، به ایران حمله و جنگ هشت‌ساله‌ای را تحمیل نمود. سعودی‌ها در طول جنگ تحمیلی همواره از صدام حسین حمایت کردند و کمک‌های مالی فراوانی به او ارائه داشتند. عربستان سعودی نگران تأثیر انقلاب اسلامی بر جامعه شیعه خود بود، لذا از عراق در مقابل ایران حمایت می‌کرد، و همواره به عراق از دریچه توازن قوای منطقه‌ای در مقابل ایران نگاه

مایل اند که نقش همکار هژمون را در منطقه بازی کنند. لذا از دیگر دلایل مخالفت عربستان سعودی با سرنگونی رژیم بعث به هم خوردن توازن قوای منطقه‌ای می‌باشد. ساموئل هانتینگتون می‌گوید: «در برخی نقاط جهان، دموکراسی می‌تواند به نیروهای معارض غرب که خود مظهر همین دموکراسی است، نفع برساند. جهان اسلام نقطه‌ای است که این قانون به بهترین نحو در آن به اثبات می‌رسد، جایی که دشمنی با ایالات متحده به اوج خود رسیده است (ولدانی، ۱۳۸۸، ص ۸۷). این پیش‌بینی هانتینگتون در حال حاضر در منطقه در حال وقوع می‌باشد. شروع سال جدید میلادی (۲۰۱۱) برای جهان عرب، از شمال افریقا تا خاورمیانه عربی، با بحران بسیاری همراه بود. بحرانی که در شکل قیام مردمی، در اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس شروع شد و در ابتدای سال ۲۰۱۱، به مانند بازی دومینو به دیگر دولت‌های عربی نیز سرایت کرد. تاکنون در تونس و مصر اعتراضات مردمی به نتیجه رسیده است. این قیام‌ها برخاسته از مسائلی است که از مدت‌ها قبل در خاورمیانه وجود داشته و اکنون سر باز کرده است و حتی اگر تا حدی فروکش کند، باز امکان تداوم آن وجود دارد، زیرا خاورمیانه با بحران کسری

دموکراسی روبه‌روست (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵). شش کشور از هشت کشور حوزه خلیج فارس به وسیله دستورات و احکام امیر، سلطان یا پادشاه اداره می‌شوند و در تمامی آنان، نقش رئیس حکومت از تمامی قوای دیگر، مشخص‌تر است. در اغلب این کشورها یا مجلس تنها وظایفی تشریفاتی دارد، یا پس از تأیید امیر، احکامش قابل یا لازم‌الاجرا می‌شود (گلشن‌پژوه، ۱۳۸۴، ص ۳۶). از این رو، وقوع هرگونه تحول در سطح جامعه و حکومت در یکی از شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌تواند اثرات پایدار و معناداری در اقشار مردم آنها داشته باشد یعنی محرکی برای تحریک مردمی خسته از تسلط بی‌چون و چرای یک خاندان بر تمامی شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورشان. عربستان سعودی بر این باور است که هرگونه تغییر در بحرین منجر به تغییر در عربستان به ویژه مناطق شرقی این کشور به دلیل همگونی‌های موجود بین این دو منطقه خواهد شد. همان‌طور که می‌دانید بسیاری از عشایر و قبایل موجود در بحرین و در دو منطقه شیعه‌نشین احساء و قطیف که دو استان شرقی عربستان هستند، اکثراً خویشاوند هستند و قطعاً هرگونه تغییری که

تأثیر این عوامل است و امنیت منطقه‌ای ایران نیز از این شاخص برکنار نیست. قطعه‌نامه‌های شورای همکاری خلیج فارس در مورد جزایر سه‌گانه نمونه‌ای از نقش اختلافات فرهنگی و نژادی است. کشورهای عربی همواره در قطعه‌نامه‌های خود بر اعاده این جزایر به امارات متحده عربی تأکید کردند، بدون اینکه دلیل محکمه‌پسندی داشته باشند. پیشتر نیز حمایت کشورهای عربی از رژیم بعث عراق در جنگ تحمیلی، شرایط امنیت منطقه‌ای ایران را به چالش کشیده بود. صدام حسین نیز به پان عربیسم دامن می‌زد و سعی داشت تا احساسات اعراب را بر علیه امنیت ملی ایران دامن بزند (ولی‌پور زرومی، ۱۳۸۳، ص ۴۴۷). از این رو، وضعیت ایران به دلیل نداشتن هیچ هم‌پیمانی در منطقه، نامطلوب و بغرنج بوده است. اثرپذیری مطلق تحولات منطقه‌ای از عواملی نظیر مذهب، قومیت و اتحادهای بیرونی باعث شده تا این باور شکل بگیرد که جمهوری اسلامی ایران، هیچ‌گاه متحدی استراتژیک و رسمی (چه در سطح منطقه و چه در سطح جهان) نخواهد یافت. بر این اساس که ایران چاره‌ای جز توسل جستن به شیعیان جهان که به صورت پراکنده در برخی از کشورهای منطقه و به دور از قدرت

در بحرین ایجاد شود، به طور مستقیم بر این دو منطقه عربستان تأثیر خواهد گذاشت. به همین دلیل است که عربستان تمام مسایل موجود در بحرین را پیگیری و سعی می‌کند شرایط کنونی در بحرین حفظ شود.

۲-۳- بحران بحرین و تأثیر آن بر اختلافات و همبستگی‌های نژادی، قومی و مذهبی

همان‌طور که در مباحث قبلی ذکر شد، از مهم‌ترین شاخص‌های امنیت منطقه‌ای در مکتب کپنهاگ، اختلافات و همبستگی‌های نژادی، قومی و مذهبی است. بوزان به این امر عنایت ویژه‌ای دارد و معتقد است در منطقه خاورمیانه دو نیروی ناسیونالیسم عرب و اسلام‌گرایی، پایه‌های امنیت ملی را سست کرده و نقشی فراتر از دولت-ملت در معادلات قدرت بازی می‌کنند. از دید بوزان، اختلافات نژادی و قومی همواره می‌تواند منشاء درگیری‌ها و جنگ‌های فراوانی شود، و این امر در منطقه آسیای میانه و خاورمیانه نمود عینی دارد. البته این شاخص به همبستگی دولت‌ها نیز کمک می‌کند و آنها را وادار به همکاری در زمینه‌های گوناگون می‌نماید.

مجموعه کنش‌ها و واکنش‌هایی که در خاورمیانه روی می‌دهد، تا حد زیادی تحت

رسمی زندگی سیاسی زندگی می‌کنند، ندارد (ولی پور زرومی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۷).

امروز جمعیت شیعه منطقه به لحاظ کمی و کیفی رشد قابل توجهی یافته است. این جمعیت در قلب خاورمیانه بزرگ اسلامی از لبنان تا شبه قاره هند و از تاجیکستان تا بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس امتداد دارد. بیش از ۸۰ درصد از ساکنین حاشیه خلیج فارس را که دارای سه چهارم ذخائر انرژی جهان است، شیعیان تشکیل می‌دهند (اتوال، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷). در طول دهه‌های گذشته عنصر شیعی در سیاست منطقه بسیار کمرنگ بوده و به ویژه در جهان عرب اقلیت‌های شیعی و حتی در کشورهایی چون عراق و بحرین اکثریت شیعی، تحت حاکمیت و کنترل رهبران سنی‌مذهب عربی قرار داشته‌اند و الگوی مطرح نیز ملی‌گرایی عربی بوده است (اسدی، ۱۳۸۸، ص ۸۵). این امر باعث شد تا شیعیان نتوانند به عنوان یک گروه مذهبی - سیاسی بر معادلات قدرت و الگوهای سیاسی در منطقه تأثیرگذار باشند، به گونه‌ای که گراهام فولر در کتاب خود از شیعیان جهان عرب به عنوان مسلمانان فراموش شده یاد می‌کند و بر محرومیت آنها از حقوق سیاسی - اجتماعی تأکید می‌کند.

در دوران رژیم گذشته ایران نیز اعتقاد چندانی به تمرکز بر منطقه‌گرایی وجود نداشت و لذا نقش سیاسی - امنیتی و حتی اقتصادی ایران در منطقه خاورمیانه، به خصوص خاورمیانه عربی به صورت حاشیه‌ای تعریف می‌شد. در نهایت رژیم شاه اعتقادی به عملیاتی کردن نقش مذهب و ایدئولوژی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران نداشت (Fuller, 1991, p.63). بنابراین در آن زمان تمرکز اصلی در سیاست خارجی ایران بر رویکرد جغرافیایی و ژئوپلتیک بود. بروز انقلاب اسلامی ایران که به نوعی نقطه عطفی در تمرکز بر منطقه‌گرایی با تقویت رویکرد ایدئولوژیک در سیاست خارجی ایران به حساب می‌آید. ماهیت انقلاب اسلامی به گونه‌ای بود که تمرکز بر ایدئولوژی شیعی و به تبع اتصال ایران به مسائل جهان عرب و اسلام را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. برخلاف گذشته، تمرکز بر مسائل منطقه‌ای نوعی قوت در سیاست خارجی ایران به حساب آمد. مسائل اصلی خاورمیانه از جمله صلح اعراب و اسرائیل و مبارزه با استکبار و به تبع مبارزه با حکومت‌های عربی وابسته به قدرت‌های بزرگ، دو موضوعی بودند که جمهوری اسلامی ایران را مستقیماً به مسائل منطقه وصل می‌کرد. در این زمان نقش ایران از

«شیعیان سیاسی» پیدا کرده‌اند و علت آن نیز ظهور هویت مشترک بوده است. شایان ذکر است که شیعیان دو جلوه هویتی دارند. برخی از نشانه‌های هویتی آنان ماهیت تاریخی و اعتقادی دارد که به آن «هویت منسوب» می‌گویند. افراد منسوب به این هویت، گرایش‌های سنتی دارند و به «شیعیان فرهنگی» نزدیک هستند. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هویت جدیدی ظهور پیدا کرده است که ماهیتی انقلابی و رادیکال دارد. این گونه گرایش‌های سیاسی و دینی در قالب «هویت اکتسابی» مورد توجه قرار می‌گیرد. روند فوق نشان می‌دهد متغیرهای الگوی کنش شیعیان خاورمیانه در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر یافته است. «هویت اکتسابی» که ماهیت فرهنگی و تاریخی دارد، تحت تأثیر موج‌های انقلاب اسلامی «ماهیت رادیکال» پیدا کرد و در نتیجه، زمینه‌های اجتماعی برای ظهور «هویت اکتسابی» فراهم شد (Marr, 2006, pp.5-6). بنابراین می‌توان گفت هویت شیعی تحت تأثیر عوامل داخلی و بین‌المللی قرار دارد. موضوعات منطقه‌ای در باز تولید و رادیکالیزه شدن هویت شیعی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. گراهام فولر در این باره می‌گوید: «هویت شیعی همان قدر

حالت حاشیه‌ای خارج و به عنوان فعال‌ترین بازیگر منطقه‌ای با شکل جدید مطرح گردید (برزگر، ۲۰۰۳، ص ۸۳).

از طرفی دیگر تا قبل از انقلاب اسلامی ایران در شرایطی که فضای سیاسی خاورمیانه برای ایفای نقش شیعیان محدود و مخاطره‌آمیز بود، دو گرایش در بین گروه‌های شیعی منطقه به وجود آمده بود: گروه اول موسوم به «شیعیان فرهنگی» به آداب دینی اعتقاد دارند، هنجارهای دینی را مورد توجه قرار می‌دهند و در نهایت، بر اساس قالب‌های تاریخی و سنتی به رفتار دینی مبادرت می‌ورزند. گروه دوم با نام «شیعیان سیاسی» از انگیزه و اراده لازم برای تأثیرگذاری در قدرت سیاسی برخوردارند. چنین گرایشی در تمام حوزه‌های جغرافیایی با گرایش مذهبی شیعه مشاهده می‌شود. مجموعه‌هایی از شیعیان «شیعیان فرهنگی» و همچنین «شیعیان سیاسی» در مناطق عربستان سعودی، بحرین، جنوب عراق، کویت، امارات عربی متحده، قطر، عمان لبنان وجود دارند. به این ترتیب، حوزه خلیج فارس منطقه‌ای است که شیعیان عرب را به ایرانیان شیعه و نهادهای دینی شیعه در ایران پیوند می‌دهد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شیعیان منطقه خلیج فارس گرایش بیشتری به

که از ویژگی‌های داخلی متأثر است، از فشارهای خارجی محیط اطراف نیز تأثیر می‌پذیرد. شیعیان جز در دوره‌هایی کوتاه همواره درجات مختلفی از طرد، تبعیض یا آزار و اذیت را تحمل کرده‌اند. آنان (از طرف اهل تسنن) در سه موضوع الهیات، سیاست و وفاداری به کشور متهم شده‌اند. سنی‌ها تصویر مشکوک و کزاندیش از تشیع ترسیم کرده‌اند... آنان اعتقاد دارند که شیعه «جنبش ارتدادی» به شمار می‌آید که اصول اسلام را تضعیف کرده است» (Fuller, 2006, p.141)

با توجه به چنین شاخص‌هایی، گروه‌های شیعه در کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه همواره در محدودیت قرار داشته‌اند. ساختار اقتدارگرای سیاسی کشورهای منطقه جایگاه مؤثری برای شیعیان ایجاد نکرده است. در واقع، شیعیان در وضعیت «انزوای سیاسی» مشارکت محدودی در امور حکومتی داشتند و در نهایت، به عنوان «نیروی چالشی و گریز از مرکز» تلقی می‌شدند. هویت شیعه پس از کسب ماهیت سیاسی و اجتماعی، برای ایفای نقش سیاسی مؤثر توانست اعتقادات خود را به برنامه سیاسی تبدیل و در نتیجه، در برابر فشارها سیاسی حکومت‌های منطقه مقاومت

کند. در این روند، انقلاب اسلامی در ایران توانست به شیعیان حوزه خلیج فارس جسارت از دست رفته را بازگرداند. این امر باعث افزایش مقاومت شیعیان در برابر نظام‌های سیاسی و کاهش انزوای اجتماعی آنان شد. بدین ترتیب، زمینه‌های اجتماعی برای حداکثرسازی تحرک و بازآفرینی کنش سیاسی توسط شیعیان به وجود آمد. به اعتقاد اندرسون، شیعیان حوزه خلیج فارس توانستند خودآگاهی رفتار اجتماعی را از طریق قالب‌های هویتی بازیابی کنند. اگر هویتی وجود نداشت، در آن صورت، امکان مقابله مؤثر و همه‌جانبه با نظام‌های سیاسی منطقه به وجود نمی‌آمد (اسدی، ۱۳۸۶، صص ۱۱-۱۰).

با فروپاشی رژیم عمدتاً سنی بعث در عراق و تشکیل دولت تحت تسلط شیعیان در این کشور در سال ۲۰۰۳، و همچنین بحران لبنان در سال ۲۰۰۶ و نمایش قدرت گروه شیعی حزب‌الله و تشکیل کابینه شیعی به‌وسیله این گروه (نجیب میقاتی) در سال ۲۰۱۱ و قیام مردمی شیعیان در بحرین، عنصر شیعی و تأثیرگذاری آن بر معادلات منطقه‌ای به یکی از ویژگی‌های اصلی سیاست در خاورمیانه تبدیل شده است. فوری‌ترین نتیجه این تحولات، افزایش

افزایش قدرت و تأثیرگذاری شیعیان در لبنان و عراق نشان‌دهنده مقاومت فزاینده در برابر تغییر شرایط موجود و نفی تحولات جدید در محیط منطقه‌ای خود است (اسدی، ۱۳۸۶، ص ۸۴). همچنین تصمیم عربستان برای به خطر انداختن جان سربازان خود در بحرین نشانه آن است که این کشور تا چه حد اوضاع را جدی ارزیابی می‌کند. این حرکت عربستان عدول از استراتژی قدیمی این کشور است که به شهروندان کشورهای دیگر پول بدهد تا برای او بجنگند؛ کاری که عربستان با کمک مالی به صدام حسین به هنگام جنگ علیه ایران در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ انجام داد.

واضح است که اگر با تحول در بحرین، حاکمیت به دست شیعیان بیفتد، موج آن به کل کشورهای منطقه از جمله عربستان سرایت خواهد کرد. شیعیان عربستان در مناطق استراتژیک و نفت‌خیز قطیف و قنوار زندگی می‌کنند و دارای پیوندهای جغرافیایی و عاطفی با شیعیان بحرین هستند. بنابراین دور از ذهن نیست که هرگونه تحول در بحرین به نگرانی‌های عربستان دامن بزند، مداخله نظامی نیروهای عربستان در جریان قیام مردم بحرین از این دید قابل فهم است.

حوزه‌های ظرفیت‌سازی در سیاست خارجی ایران نه تنها در روابط با عراق، بلکه در روابط با کشورهای حاشیه جنوبی منطقه خلیج فارس، جهان عرب و قدرت‌های بزرگ می‌باشد؛ امری که در قالب نگرانی‌های جهان عرب شکل‌گیری جهان شیعی و در نزد قدرت‌های خارجی از افزایش نقش و نفوذ ایران در سطح منطقه یاد می‌شود. هم‌زمان با افزایش نقش ایران، خروج عراق از حالت یک بازیگر تهدیدآمیز و همچنین روند تغییر شکل ماهیت تهدیدات امنیتی در شرایط جدید، ضرورت شکل‌گیری یک نظام امنیت منطقه‌ای مبنی بر ویژگی‌ها و تحولات جدید سیاسی اجتناب‌ناپذیر گردیده است (اسدی، ۱۳۸۸، ص ۸۳).

هرچند سعودی‌ها در عرصه سیاست خارجی عمدتاً سیاستی ملایم و کم‌تنش را دنبال می‌کنند، مواضع و رویکرد عربستان در قبال دو کانون عمده فعال شیعی منطقه یعنی عراق و لبنان و تحولات آن از الگوی یادشده پیروی نمی‌کند. این امر حاکی از حساسیت بالای سعودی‌ها نسبت به این تحولات و اقدامات فزاینده برای تأثیرگذاری در آن به علت همکاری با سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سطوح مختلف است. سیاست عربستان سعودی در قبال

یعنی عربستان در ساختار امنیت ملی خود بحرین را جزو پیکره خود تلقی می‌کنند. به‌ویژه اعتراض‌هایی که طی ماه‌های اخیر در این کشور صورت گرفته است، شرایط را برای آل سعود سخت‌تر می‌کند. این مسئله یک تغییر جدی در ژئوپلیتیک شیعه در منطقه ایجاد خواهد کرد که به تعدیل حکومت‌های سنی‌مذهب در شبه‌جزیره عربستان خواهد انجامید که الزاماً باعث نزدیکی حکومت‌های جدید آینده به جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. اهمیت این تحولات به دلیل ورود پررنگ عنصر شیعه و تأثیرات آن بر شکل قدرت و سیاست در منطقه خلیج فارس است. بنابراین تقویت و حمایت ایران از نقش عنصر شیعه در خاورمیانه نه صرفاً بر اساس تقویت زمینه‌های ایدئولوژیک، بلکه در جهت استراتژیک کردن نقش شیعیان در تحولات قدرت و سیاست منطقه و از این طریق تثبیت و تقویت نقش و نفوذ ایران در حوزه‌های رقابت و نفوذ در منطقه خاورمیانه و به‌خصوص منطقه خلیج فارس می‌باشد. منطق این استدلال این است که بازی‌های آینده در منطقه خاورمیانه نه صرفاً بر اساس ایدئولوژی‌ها، بلکه برای تثبیت حوزه‌های نفوذ و نقش‌ها صورت خواهد گرفت.

۲-۴- بحران بحرین و تأثیر آن بر قدرتهای فرامنطقه‌ای

خلیج فارس از جمله مناطقی است که از دیرباز عرصه رقابت ژئوپلیتیکی گسترده‌ای میان کشورهای ساحلی و نیز قدرت‌های بزرگ جهانی و یکی از مهم‌ترین مراکز ثقل مناسبات ژئوپلیتیکی و بین‌المللی بوده است (منصوری، ۱۳۸۵، صص ۹۴-۹۳). محوریت یافتن پدیده ژئواکونومی و نیاز روزافزون کشورها به انرژی و منابع تأثیرگذار اقتصادی، اهمیت مناطقی چون خلیج فارس را به عنوان حوزه عمده انرژی و منطقه مهم ژئواستراتژیک افزایش داده است. امروزه مشخص شده که صحنه اصلی شطرنج قدرت‌ها در اوراسیا خواهد بود و خلیج فارس به عنوان هارتلند این صحنه که منافع قدرت‌ها عمدتاً در آن تلاقی می‌یابد، از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار است. استراتژیست‌ها معتقدند قدرت برتر در جهان آینده از آن کشوری است که مراکز تولید و خطوط انتقال انرژی را کنترل نماید و این امر توجه قدرت‌های بزرگی چون ایالات متحده را به خود جلب کرده است (حیدریان، ۱۳۸۴، ص ۵۰).

از دهه ۱۹۹۰ با سقوط اتحاد جماهیر شوروی و جنگ دوم خلیج فارس موازنه

می کردند، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بروز پاره‌ای ناآرامی‌ها و بحران‌ها، تک‌تک کشورهای عرب خلیج فارس برای حمایت خود پیمان‌های دوجانبه و بعدها پیمان‌های دسته جمعی با ایالات متحده امریکا منعقد کردند. اکثر پایگاه‌های نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس در دهه هشتاد میلادی قرن پیشین برپا شد. به همین دلیل پایگاه‌هایی در عربستان از جمله پایگاه ظهران احداث شد؛ در قطر یک مرکز نظامی ایجاد شد؛ در امارات مرکز پشتیبانی، تعمیرات و تدارکات نیروها ایجاد شد؛ و در خورفکان در سمت دریای عمان نیز مرکزی برای تجمع و مقری که از آنجا سازماندهی‌ها صورت بگیرد و از همه مهم‌تر در بحرین سرفرماندهی نیروهای مستقر ایجاد شد.

موقعیت جغرافیایی بحرین بر اهمیت استراتژیک این کشور افزوده است. بحرین در جنوب و شرق فاصله ناچیزی با دو کشور عربستان سعودی و قطر دارد و یک پل چند کیلومتری بحرین را به شرق عربستان وصل می‌کند. این منطقه عربستان به دلیل معادن عظیم نفت و همچنین حضور پرشمار شیعیان در نزد ریاض و همچنین متحد سیاسی نظامی آن یعنی واشنگتن حائز اهمیت است. در این منطقه کشور قطر با

قدرت در این منطقه دگرگون و موقعیت قدرت‌های غربی به ویژه امریکا در کشورهای عرب خلیج فارس تقویت شد و نقش سرپرستی و قیمومیت بر آنان را آشکارتر ساخت. سیاست موازنه‌ای که تا آن زمان از سوی امریکا در خلیج فارس اعمال شده و شکست خورده بود، با خط مشی تازه‌ای با نام "مهار دوگانه" علیه ایران و عراق جایگزین شد و وزن نسبی عوامل جهانی را در پوشش‌های امنیتی خلیج فارس افزایش داد (ازغندی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲). در واقع امریکا با از دست دادن رژیم شاه، دو فعالیت را انجام داد و هزینه گسترده‌ای را متحمل شد. یک فعالیت همان تشکیل ناوگان اختصاصی برای خلیج فارس و دریای عمان بود و دیگر اینکه تلاش کرد از فضا، جغرافیا و ساختار نظامی تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس برای انتقال ظرفیت ژئوپلیتیکی ایران را به حواشی و پیرامون ایران استفاده کند.

تغییراتی که در روابط کشورهای عرب خلیج فارس با جهان غرب به‌ویژه با ایالات متحده امریکا صورت گرفت، در همین مرحله تاریخی بود. در گذشته بخش اعظم کشورهای عرب خلیج فارس به استثنای عربستان سعودی و یمن از طریق ایران سیاست‌های خود را با جهان خارج تنظیم

عربستان هم‌مرز است، در حالی این دو کشور اغلب با یکدیگر اختلاف نظر دارند. به همین علت برای دوحه و ریاض، حفظ مناسبات با بحرین از اهمیت بالایی برخوردار است. البته در این معادله سه‌جانبه باید عامل دیگری را نیز اضافه کرد و آن ایالات متحده امریکاست. بعد از اینکه عربستان به نیروهای نظامی امریکا اجازه نداد که از خاک این کشور برای سرنگونی صدام استفاده کنند، واشنگتن تصمیم گرفت تا سربازان خود را به کشور دیگری در منطقه خلیج فارس منتقل کند. در این بین برای ایجاد و برقراری پایگاه‌های نظامی، کشور بحرین برگزیده شد، چون این کشور فاصله کمی با شبه جزیره عربستان دارد و در مقایسه با امارات متحده عربی، کویت و حتی قطر از ثبات بیشتری برخوردار بوده است.

فضای بسته سیاسی در بحرین در دو دهه پیش نیز سبب شد تا استقرار ناوگان پنجم امریکا در بحرین بدون سرو صدای زیادی انجام گیرد. در حال حاضر مهم‌ترین پایگاه دریایی امریکا حد فاصل قاره افریقا تا شرق آسیا در بحرین قرار دارد. حفاظت از منافع امریکا در خلیج فارس مهم‌ترین وظیفه ناوگان پنجم است. این ناوگان وظیفه حفظ و حراست از منافع امریکا در خلیج فارس -

دریای عمان - دریای سرخ - خلیج عدن و بخشی از دریای سرخ را بر عهده دارد. نیروی دریایی امریکا اجرای طرح توسعه پایگاه ناوگان پنجم دریایی امریکا در بندر سلمان واقع در شرق منامه پایتخت بحرین را چند سالی است که آغاز کرده است. هزینه این طرح توسعه ۵۸۰ میلیون دلار اعلام شد که از طرف نیروی دریایی امریکا هزینه و در زمینی به مساحت ۲۸ هکتار و در چهار مرحله اجرا می‌شود و قرار است، اجرای آن تا سال ۲۰۱۵ به طول بینجامد که به معنی دو برابر شدن مساحت پایگاه نیروی دریایی امریکا در بحرین است. این طرح توسعه شامل ساخت و راه‌اندازی بخش‌های زیرساختی، مرکز عملیات، بندر و اسکله، منازل مسکونی، ساختمان‌های اداری و پل است. مقامات امریکایی قصد دارند با اجرای این طرح توسعه، توانمندی‌های نظامی ناوگان پنجم دریایی خود را افزایش دهند. در حال حاضر سه پایگاه نظامی امریکا در کشور بحرین می‌باشد و پایگاه‌های نظامی امریکا در بحرین از دو خصلت خاص برخوردار است که ابتدا خصلت دریایی و مورد بعد خصلت هوایی است. وجه دریایی آن بسیار پرواضح است که در منطقه استراتژیک و مهم خلیج فارس از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. و

یکی از ۶ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس است و بر این اساس تحول در این کشور می‌تواند به تحول در کشورهای گروه ۶ منجر و به خطر افتادن دیگر پایگاه‌های نظامی و در نهایت امنیت ملی آمریکا منجر شود. به همین لحاظ هم موقعیت بحرین فوق العاده مورد توجه آمریکا و دولت‌های عرب شبه جزیره قرار دارد. بنابراین، در صورت بروز تحول جدی در بحرین، امریکایی‌ها مجبور خواهند بود قسمت اعظم منطقه را ترک کنند، چرا که پیش از این، قسمت عظم نیروهای لجستیک و پشتیبان نظامی آمریکا در طهران و عربستان قرار داشت که برای ثبات بیشتر این پایگاه به بحرین انتقال یافت و از طرف دیگر بعد از این هیچ کشوری در منطقه جرئت پذیرش این حجم از نظامیان امریکایی در خاک خود را نخواهد داشت و بر این اساس ایالات متحده مجبور به ترک کل منطقه خواهد شد. این یک نکته حیاتی است که اگر این اتفاق برای آمریکا رخ دهد، نه تنها حفاظت از منافع آمریکا دچار خلل خواهد شد؛ بلکه دولت‌های عرب منطقه که با اتکا به قدرت آمریکا مشغول حکمرانی هستند، دچار تزلزل جدی خواهند شد. این عوامل موجب می‌شود تا نیروهای امریکایی در خلیج فارس حلقه زده

از نظر وجه هوایی نیز باید این نکته را مدنظر قرار داد که نیروی هوایی آمریکا از طریق پایگاه‌های نظامی خود در کشور بحرین، جنگنده‌های خود را به کشورهای افغانستان و عراق اعزام می‌کند و به عبارت دیگر عملیات‌های هوایی خود را از این پایگاه‌ها مدیریت می‌کند. به همین دلیل است که اهرم حیاتی پنتاگون در پایگاه نظامی بحرین قرار گرفته و این کشور از اهمیت به سزایی نسبت به کشورهای دیگری که ایالات متحده در آنان پایگاه نظامی دارد، برخوردار است (www.farsnews.com/newstext).

این عوامل سبب شده تا سرنوشت مردم این کشور به منافع و سلطه‌جویی‌های آمریکا و استراتژی‌های نظامی آنان پیوند زده شود. اما تحولات اخیر بحرین همه چیز را در این کشور در پرده ابهام فرو برده است. قیام مردم بحرین و به خطر افتادن منافع آمریکا با توجه به اینکه امیرنشین بحرین، میزبان دیرینه ناوگان پنجم دریایی و پایگاه اصلی ارتش آمریکا در خلیج فارس است، ناآرامی در این کشور منافع آمریکا را به خطر خواهد انداخت. از طرفی دیگر وقایع بحرین سوای اتفاقات رخ داده در یک کشور کوچک می‌تواند به عنوان پیش‌زمینه وقایع بزرگ‌تر در شبه جزیره عربستان محسوب شود. بحرین

و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را تا حدودی زیادی با خطر می‌اندازند، تضعیف گردند.

فرجام

در طول تاریخ ایران (به‌خصوص در دوران معاصر) تحولات حوزه خلیج فارس اهمیت بسیاری در آینده سیاسی و جایگاه بین‌المللی ایران داشته است. این اهمیت به قدری بود که متفقین در دو جنگ جهانی، سیاست بی‌طرفی ایران را نادیده گرفتند و آن را به منطقه نفوذ و سپس به اشغال خود در آوردند. این حوادث در تعیین روندهای سیاسی داخلی و خارجی آینده ایران تأثیرات ملموس و بسیاری داشت. از این روی هر تغییر و تحولی در منطقه خلیج فارس تأثیر پایداری در سیاست داخلی (ثبات و امنیت اقتصادی، سیاسی و نظامی)، منطقه‌ای (گسترش یا محدود شدن حوزه نفوذ ایران در منطقه پیرامونی براساس شکل‌گیری الگوهای دوستی و دشمنی جدید مثل نزدیکی بیشتر ایران و عراق و درآینده بحرین) و فرامنطقه‌ای (کاهش یافتن تهدیدات فرامنطقه‌ای به علت محدودشدن دسترسی دشمنان ایران مثل آمریکا و متحدانش به پایگاه‌های نظامی به واسطه از دست دادن هم‌پیمانانشان در منطقه) خواهد داشت. از

این روی حوادث بحرین هم از بعد ملی و هم از بعد ارزشی-ایدئولوژیک برای ایران حائز اهمیت زیادی است. سقوط حکومت اقلیت دست‌نشانده در بحرین می‌تواند باعث روی که با روی کار آمدن حکومت شیعی و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی ایران با آن و تضعیف عربستان سعودی به عنوان رقیب عمده ایران در منطقه و شورای همکاری خلیج فارس و در نهایت محدودشدن دسترسی نظامیان امریکا به پایگاه‌های آنان در منطقه خواهد شد. با توجه به این مسائل پیشنهاد می‌شود:

- ۱- جمهوری اسلامی ایران باید از موج بیداری اسلامی و دموکراسی‌خواهی مردم بحرین حمایت کند، چرا که هرگونه حکومت مبتنی بر دموکراسی عددی می‌تواند به قدرت‌یابی شیعیان بحرین منجر شود.
- ۲- جمهوری اسلامی ایران باید با سیاست‌های ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی غرب و کشورهای عربی مقابله کند. از این روی نباید بگذارد که منازعات و رقابت‌های منطقه‌ای رنگ و بوی قومی (ایرانی - عربی) و مذهبی (شیعه - سنی) سال‌های دهه ۱۹۸۰ تکرار شود.

- ۳- جمهوری اسلامی ایران همچنین با فعالیت‌های رسانه‌ای مناسب موضع و

امنیت ارائه دهد؛ چرا که دیدگاه تنگ‌نظرانه واقع‌گرایان و تأکید بر بعد نظامی امنیت و غفلت از دیگر جنبه‌های آن، عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی امنیت چیزی جز تنش و جنگ به همراه ندارد. بدین ترتیب باید تلاش شود به هر شیوه ممکن، موضوعات از حالت "امنیتی بودن" خارج شوند و به حوزه‌های دیگر انتقال یابند. سیاست موفق آن است که بتواند موضوعات را از فضای امنیتی خارج و به فضای سیاسی وارد کند تا بتوان باب مذاکرات و دیپلماسی را گشود.

منابع فارسی

۱. انوال، فرانسوا (۱۳۷۹)، *ژئوپلیتیک شیعه*، ترجمه علیرضا قاسم آقا، نشر آمن.
۲. اسدی، علی اکبر (۱۳۸۶)، رویکرد عربستان سعودی در قبال شیعیان خاورمیانه- دلایل و زمینه‌ها، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*؛ جهان اسلام، سال هشتم، شماره ۲۹.
۳. اسدی، علی اکبر (۱۳۸۸)، دولت عربی و تنش شیعی - سنی، در *ایران و اعراب*، پژوهش ۲۱، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نشر قومس.
۵. الهی، همایون (۱۳۸۶)، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران، قومس.
۶. بوزان، باری (۱۳۷۸)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. بوزان، باری (پاییز ۱۳۷۹)، (گفتگو)، آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره سوم.

استاندارسازی دوگانه غرب به ویژه ایالات متحده را در برخورد با تحولات منطقه‌ای برای مردم منطقه روشن و آشکار کند.

۴- جمهوری اسلامی ایران باید با سیاست خارجی مثبت و فعال این مسئله را به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بفهماند که سیستم امنیتی این شورا بدون مشارکت ایران و عراق معیوب و بی‌محتواست و دعوت از کشورهای دیگر (اردن و مغرب) به این معضل پایان نخواهد داد. همان‌طور که بعد از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، نسخه طرح امنیتی پیمان دمشق (۶+۲) بی‌نتیجه و عقیم ماند.

۵- جمهوری اسلامی ایران همچنین با استفاده از دیپلماسی عمومی باید این نکته را برای مردم کشورهای حوزه خلیج فارس مشخص کند که ماهیت ضد ایرانی شورای همکاری خلیج فارس که با حمایت آمریکا و رهبری عربستان سعودی تشکیل شده است، دیگر کارآمد نیست و باید براساس مقتضیات و شرایط منطقه تغییر کند و اصلاح شود. چرا که دشمن واقعی آنها دیگر جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه حکومت‌های فاسد و نامشروعی هستند که سال‌ها با کمک استعمارگران بر آنها حکومت کرده‌اند.

۶- جمهوری اسلامی ایران باید با برقراری ارتباط با نخبگان سیاسی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس مفهوم جدیدی از

۸. باری، بوزان (پائیز ۱۳۸۱)، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره ۳.
۹. بحرینی، مرتضی، (۱۳۸۱)، **جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بحرین**، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۱۰. پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۹۰)، **تحولات خاورمیانه**، در برآورد راهبردی امنیت جمهوری اسلامی ایران.
۱۱. پورسعید، فرزاد (تأیستان ۱۳۸۲)، عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره بیستم.
۱۲. جوکار، محمدصادق و مهدی طوسی (۱۳۸۹)، تحلیل تنوریک فرهنگ‌های حاکم بر روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، **فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا**، شماره پنجم.
۱۳. حاجی یوسفی، امیر محمد (پاییز ۱۳۸۳)، "تهدیدات منطقه‌ای ایران پس از جنگ سرد: پیامدها و پاسخ‌ها"، **فصلنامه سیاست خارجی**.
۱۴. رضانی، روح‌اله (۱۳۷۸)، **چارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران، چاپ سوم.
۱۵. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، **چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۶. خانی، علی عبدالله (۱۳۸۳)، **نظریه‌های امنیت**، جلد اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۷. فرازمند، محمد (۱۳۸۸)، ایران و مناسبات جدید قدرت در خاورمیانه، در **ایران و اعراب**، پژوهش ۲۱، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۱۸. میررضوی، فیروزه و بهزاد احمدی لفورکی (۱۳۸۳)، **راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس**، تهران: ابرار معاصر.
۱۹. منصور، جواد (۱۳۸۵)، **امریکا و خاورمیانه**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۰. واعظی، محمود، (۱۳۸۸)، **ایران و اعراب**، پژوهش ۲۱، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۲۱. ولی‌پور زرومی، سید حسین (۱۳۸۳)، **گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۲. نصری، قدیر، (پاییز ۱۳۸۲)، «مکتب کپنهاگ: مبانی نظری و موازین عملی»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، شماره ۳۶.
۲۳. تحولات بحرین سرنوشته بزرگ‌ترین ناوگان امریکا در منطقه را به خطر می‌اندازد، در سایت www.farsnews.com/newstext.php?nn=8911301220
۲۴. علایی، حسین، **امنیت و ناامنی در خلیج فارس**، در سایت
۲۵. بزرگر، کیهان، **ایران و هلال شیعی: افسانه‌ها و واقعیت‌ها ۱۳۸۹**، در سایت www.khabaronline.ir/news-134500.aspx

منابع لاتین

26. Buzan, Barry, Waever, Ole, Jaap De Wilde, (1998), **Security: "A New Framework for Analysis"**, Lynne Rienner Publishers.
27. Barzegar, Kayhan, (Summer 2003), " Twelve Years after the Disintegration of the Soviet Union", **Discourse: An Iranian Quarterly**, Vol. 5, No. 1.
28. Fuller, Graham, (1991), **The Center of the Universe: The Geopolitics of Iran**, West View Press : Oxford.
29. Fuller, Graham, (Winter 2006), The Hezbollah - Iran Connection: Model for Sunni Resistance, The Washington Quarterly.
30. Marr, Phebe, (March 2006), **Who Are Iraq's New Leaders? What Do They Want?**, United States Institute of Peace.